

و همگی عمارات دولتخانه و الا از برج شمالی و باغ ارم مثال حیات بخش و شاه محل آرامگاه مقدس و برج معروف ببرج طلا و امتیاز محل و دیگر عمارات قرینة آن و خواب گاه نواب قدسیه القاب زبده مقدسات دوران اسوه طاهرات زمان بیگم صاحب و دیگر پردگیان حریم حرمت در یک رشته به ترتیب واقع شده - از طرف مشرق با ارتفاع دوازده ذراع مشرف بر آب و صحرا و از جانب مغرب بر باغ و باغچه‌های مسرت افزا و انهار و تالاب فیض پیرا سراپا از سنگ مرمر صاف شفاف بنیاد پذیرفته از راه هر کدام باحجار رنگین پرچین کار و سقف و جدار هر یک در غایت زیب و زینت بنوعی مطلقاً و منقش و رنگین ساخته شده که مراتب کمیت و کیفیت محسنات آن از پایه توصیف خرد گذشته - و هر یک در خاطر پسندی و دلنشینی از روضه رضوان و غرغه قصور جنان نشان میدهد - و از همه رهگذرها خاصه از فیض بخششی جا و فرح افزائی نضا و فسحت ساحت و افاضه روح و راحت و صفای نظر و حسن منظر بهشتیست بر روی زمین بلکه روکش بهشت برین بنظر در آمده - رخشانی و درخشانی لاله زار سهیل آثار نقش و نگارش آب و رنگ جگر گوشه بدخشان و قره العین عدن از یاد می برد - خاصه منظر آئینه نگار که با لغز انظار افلاکیانست چه جای خاکیان بنور و صور گوناگون قلم بطالن بر نقش و نگار کارگاه بوقلمون کشیده و از عکس رنگ آمیزی گل‌های حدیقه روز بروز بشک فرمای اطلس ساده کارخانه چرخ برین گشته - نوعی چهره افروز حسن و جمال است که خورشید کیمیا گر هر صبح برای کسب فروغ بر در هر لوحش حلقه می زند و هر لحظه در رنگ متخیله سخذور صد رنگ عورت سراپا معنی بجلوه در آورده تماشای حیرت افزایش بی مبالغه از باب معنی را پلند صورت می سازد - معیناً نهر کوثر اثر که بحسب فرموده

فرمان فرمای انس و جان بنهر بهشت زبان زنگ اهل روزگار ست مانند شاه  
جوی مجرّه از اواسط هر یک روانست و حلق وسط جمیع عمارات مجرّای  
آبکیوان ساخته - حوضهای پیش و اندرون هر نشیمن فردوس موطن  
بصورت آبشار و فواره ریزان و جوشان بی تکلف آب سیماب سان آن گوئی  
جدولیست از سیم خام که بر الواح سنگ رخام غلطان است و یا مانند  
سریان عین الحیوة روح طبعی بمجاری شریان در کالبد روح روان - و در  
پیش هر نشیمن ارم مانند باغچه در نهایت طراوت و دلپذیری که سر تا سر  
سرزمین بهشت آئین آن از جوش سبز تر روکش سپهر اخضر گشته معاینه  
فردوس برین در نظر تماشائی جلوه گر میگردد - و در هر طرف از گرمی  
هنگامه نشو و نما رونق بازار نشاط و انبساط و تقاضای تکلم لب اطفال غنچه  
و کودکان شگوفه صدای سرشار گل تا سرحد چار دیوار دولتخانه فیض آثار  
میرسد - و قبل از آنکه مشاطه باد بهاری بغازه کاری عذار گل و تازه کاری  
طرقه سنبل در آید از لطافت هوای روح افزای این مسیحا کدهای دولت  
سرا شاهدان تازه رخسار ازهدز و افوار و نونهالان گل و کلاله مویان سنبل  
چهره افروز حسن ادا میشوند - و پیش از رسیدن موسم فروردی و اردی  
بهشت درین وطن گاه نشو و نما که همانا مسقط الراس قوت نامیه است  
نازنینان سیمبر شگوفه سیراب و تر سر از مظهر شاخ بدر آورده خندان  
و شگفته چشمک می زنند - لطف دیگر آنکه جا بجا درین حدایق  
فردوس زیب و ایوانهای خاطر فریب حیا مطبوع در کمال دلکشائی  
و آبشارهای دلپذیر بی نظیر در نهایت خوشنمائی مانند لوح بلورین  
سینه سیمبران عریض گنده بآئینی حسن افروز است که در جنب هر یک  
از آن حوض دلکشا باعتبار لطافت روانی و سلاست چریانی طلسم است  
داده فریب نظر بند و تفرجگاه عجیب اعجاب پیوند - صد چشمه آب

حیوان بلکه جمیع عیون روضه رضوان بگرد رفته و موج آب و تاب هر یک از آن صرأت صنع ربانی و پرتو نور بخشی آن بدایع مخترعات یزدانی از کمال اوج خوبی گزشته آئینه آفتاب را از صبح روشن جبین رو نما گرفته - و متصل این مکانهای فردرس نشان ایوان غسلخانه بفسحت ساحت و فرح افزائی فضا بعوانی زینت بخش عالم صورت گشته - و در برابر آن حمامی بغایت آب و تاب هوش ربانی نظارگیان گردیده که تا غایت در هیچ قوفی از قرون بالیه شبیه این هر دو عمارت بی قرین هیچ بیفنده در زیر چرخ برین ندیده - و نظیر آن و قصر فردرس نشان و حمام صفا پرور بادشاه جهان در هفت کشور ربع مسکون موجود نشده بنظر روزگار در نیامده - نه تنها من برینم که فردوس اعلی و عرش اقدس نیز بر این اند چه معجز رقص هندوستان در تزیین سقف زمین ایوان غسلخانه که بطریق بندهای دلکشانی خاطر پسند فرنگی و گرههای خوش طرح رومی سراسر بصرف نه لب زریه بانجام رسیده - و برجدار فیض آثارش بجای تصویر صورت آنگونه نگارش معنی بکار برده اند که اگر مانی تصور آن نمودی همانا مانند صورت دیوار بیهوش ماندی - و جادر رقص عراق در نقش و نگار پرچین کاری بالای راه دیوار حمام عالی مقام بدانسان نزاکت و لطافت پرداخته بروی کار آورده اند که بهزاد شبیه آن اگر در خاطر نقش بستی تا آن استادیها باعتراف شاگردی شان قلم از کف افکندی و گوش گرفتگی چنانچه دستان سرای بستان سرای کلام صاحب طبع سلیم طالب کلیم در وصف این ایوانچه نیکو گفته

زهی عرش بنیاد و دولت اساس      چو خورشید در آسمان روشناس  
 صفایت بر افلاک پرتو نشان      ازین نور روشن سواد جهان  
 در آئینه عدست اگر جا کند      ز دیدار خوبان تبرا کند

• نظم •

زمین فرش راه تمسای تو      فلک می زند سر ز سودای تو  
 بنقش تو چون کلک تصویر رفت      نه رنگ از گلستان کشمیر رفت  
 بکان شفق رنگ دیگر نماید      طلا در صدفهای اخت-ر نماید  
 همه رنگها را نثار تو کرد      فلک ماند خود یک صدف لاجورد  
 پر آوازه خوبیت روم و چین      سرای شهنشاه باید چنین  
 شه کشور عدل شاه جهان      جهان بخش ثانی صاحبقران  
 گل شمع بزمش سواد سپهر      ز دود بخورش فلک سبز چهر  
 دیگر باغ ارم مثال حیات بخش که بحسن نمود رستهایی خیابان و اقسام  
 گلهای ایوان و انواع درختان سبز و خرم و شاداب رشک صفوف سروستان  
 جان و چشم و چراغ زمین و زمان است - و همه جا در مجاری آنها روان  
 بخش آن روضه رضوان آنها روان و چشمه سارهای جوشان بلطافتی که  
 میان آن و چشمه حیوان فرق از انسانست تا حیوان و از روی زمین  
 تا آسمان - اگرچه سابقاً نیز انگاره نگرش توصیف آن مقام از کوتاه دستی  
 بنان و سستی بیان نیمکاره ماند اکنون نیز بعلت قلت سرمایه سخنوری  
 در همان پایه مانده دو کلمه شکسته بسته بطریق اجمال مرقوم قلم نیاز  
 می گردد - نو آئین بانگی که موج سبز نواخیزش از سر طوفان گل گزشته  
 معنی لفظ سبز به گلگون بخود تفسیر می کند - و هر برگ سر خوش  
 دلکشش که بتحریک جنبش نسیمی از خواب بر میخیزد خواب  
 محمل را به بیخودی تعبیر می نماید - سبز نورسته همانا خط سبزیست  
 بر رخ گلرخان نازه دمیده یا صفحات مصحف صنع است از قلم غبار بخط  
 مصدق مرقوم گردیده - در هر گازمین بل سر تا سر روی زمین دلنشینش  
 چندا که نور نظر کار کند نهالهای پر گل بدیع صورت چون گلدسته بهم پیوسته  
 نوعی بار آورده که جز گل چیزی منظور نمی شود - و در هر چمن توده

توده خرمن سنبل رونق شکن کاکل خم اندر خم و گیسوی شکن در شکن  
 نازنیفلان گلبدن بر روی هم افتاده - و در هر طرف انواع درختان میوه دار  
 سبز و خورم بنحوی سر در سر یکدیگر کشیده که هیچ جا آسمان بنظر در  
 نمی آید - عرض و طول خیابانش که چون خیابان عمر دراز خوش آیفنده  
 و مانند سن شباب طرب افزاینده است بنحوی مطلوب ارباب تفرج افتاده  
 که از نه دل نمیخواهند که آن نمودار کوچک عمر خضر هرگز بسر آید و آن  
 مهبط انوار فیض نامتناهی تا ابد بپایان انجامد - و چگونه چنین نباشد  
 که در جای دیگر بر روی زمین چنین مکان ارم قرین که از افراط جوش  
 سبزه و گل و وفور لاله و سنبل و اظلال اشجار سدره نشان طوبی مثال  
 و سیلان انهار سلسبیل آثار از مرغزار خیابان ریاض رضوان دل نشین تر  
 می نماید بنظر سیاحان بحر و بر در نیامده - و فروغ اقبال بی منتهای  
 مبداء فیض بر ساحت قبول آن گلشن خدا آفرین زیاده از درجات فرض  
 وهمی و احتمال عقلمی تافته مثل آن بهشتی مقام ایزد تعالی در زیر آسمان  
 نیافریده چنانچه مشاهده شاهد و عیان دلیل بیانست \* نظم \*

بقدر سیر این گلشن نظر کو      بهشتی اینچنین جای دگر کو  
 ز هر برگش گلستانی نمایان      چو از آئینه عکس خوب رویان  
 بود نشو و نما اینچجا روانرا      بهار دیگر است این بوستانرا  
 درین گلشن ز جوش سبزه و گل      نمی آید بگوش آواز بلبل  
 ارم در پشت دیوارش نشسته      خجیل چون عفدلیب پر شکسته

یکی از جمله حجت‌های کامله بر اثبات خوبیهای این نقش بدیع فاعل  
 مختار کثرت جریان انهار و وفور آبشارهای فیض آثار است که از وقوع رسته  
 اشجار بر کنار خیابان بی مبالغه نمودار جذبات تجری من تعصت الانهار  
 لزان آشکار گشته - آب خوشگوار هر یک از غدیر و آبگیر آب تسلیم و کوثر

برده و از تصور سلاست آب نهرش جوی شراب بدهن آورده - خاصه  
 حوضی بطول و عرض شصت در شصت در وسطش چون آئینه آفتاب  
 بامواج نور چهره افروز ظهور گشته همه حساب اول دلایل واضحه بر اظهار  
 قدرت جهان آفرین است - و از عکس رنگ آمیزی گل‌های اطراف رشک  
 فرمای نگارخانه چین بل روکش اطلس پر نقش و نگار کارخانه چرخ  
 برین - آب خورشید حبیبش بسکه چون لعل خوبان سیراب فیض حلاوت  
 است زکوة عدوت بدجله و فرات میدهد - و قطره قطره زلالش باعتبار صفا  
 و لطافت بل همه حساب بر چشمه ساز زندگی تفوق میجوید - فواره‌های  
 درون که بعدد چهل و نه از فواره ساخته شده چون سحاب رحمت ایزدی  
 برپوشش مروارید غلطان هوش از سر راز دانان سواد و بیاض روده - و صد  
 و دوازده فواره دور که مایل بحوض نصب گشته پذیرایی چندین هلال  
 بجهت دفع عین الکمال گرد چشمه آفتاب طلوع نموده - در هر چهار  
 خیابان اطراف که هر کدام از سنگ یک رنگ سرخ بعرض بیست گز  
 باتمام رسیده نهری چون جدول نور به پهنائی شش ذراع مشتمل بر سی  
 فواره در افشان در وسط آن بلطافتی روانست که چراغ چراغان نهر منجره از  
 پرتو آن نور یاب جاردانست - و از ذره تا خورشید و ماه تا ماهی فریفته  
 و شیفته تماشای آن - چپ و راست این هدیه ارم آیین که همانا قطعه  
 ایست از فردوس برین در دست عمارت دلفشین بغایت دلپسند و نظر  
 فریب است از بس طراز صور گوناگون و نقش بوقلمون چون عرش میزکار  
 بلقیس با سریر زمره نگار سلیمان بآئینی صورت اساس یافته که همه  
 معنی وقوع نظیر آن در عالم امکان صورت پذیر نیست - و نهر آبی در  
 محاذی آن جاری گشته از دست انفاس روح الامین احیای اموات در  
 طی شکن آستین دارد - و در حیاض وسط هر دو عمارت که چشمه حیوان

بچشم حسرت در آن نگرانست بنهایت خوبی در جوش آمده از کنار  
 چبوتره بارتفاع یک و نیم گز بصورت آبشارها در پائین حوض ریزان - و در  
 طاقهای زیر آن روزانه گلدانهای سیمین و زرین پر از گلهای طلا و شبها شمع  
 کافوری در زیر نقاب آب مانند ستاره در پرده تنگ سحاب با معنی گلوسوز  
 در چمن سخن شاداب بحسنی جلوه افروز ظهور میگردد که بی اختیار  
 بحیل ابتدای سبیل را بدل باقامت جاوید می سازد - و موج آب و تابش  
 دست تطاول بر چشمه مهر و قصیده مرصع کهکشان دراز نموده حسن  
 تفرجش پرده طاقت بر مست و مستور میدرد .  
 • نظم •

نکه را فروغش دهد آن عفا	که چون باز گردد سوی دیدهها
از دیده مهر تابان شود	خطوط شعاعش مؤگان شود
فروغش دهد گر بآینده آب	برد دست از پنجه آفتاب
نهان جمله پیداست از آب و تاب	صفا گشته غماز او چون حباب

دیگر تمامی طبقه شرقی سمت باغ که موافق طول باغ بعرض بیست  
 و شش ذراع و ارتفاع یک و نیم ذراع محتوی بر سه دست عمارت مشرف  
 بر دریای جون واقع شده همگی و تمامی از سنگ مرمر صاف و شفاف  
 بر آمده بصفای درون و بیرون صبح را شرمزده آب و تاب خود دارد -  
 و باطافت آب و هوا و دلنشینی جا و خوشی منظر هر لحظه باعث  
 اعجاب دیده و روان شده نظر را و اله و شیفته خود می سازد - و نور صفا  
 و جلای سقف و جدار هر یک که چون آینه چهره نمای مراد است  
 مانند لوح بلورین سینه سیمبران و الا نظرانرا حیران نظاره دارد - قطع نظر از  
 تکلف و ساختگی سقف و جدار این هر سه مکان را که زینت بخش  
 مفعله روزگار است نقاشان نادر کار که از نراکت طرز و تازگی روش قلمرو  
 حسن صنعت ملک ایشانست بصنایف ریاحین و ازهار و انواع گل و گلزار

نگارین ساخته لطف صنعت خود را آن مرتبه داده اند که هر نقش دلکش آن رقم نسخ بر خط یاقوت لعل بنان کشیده - و آن کار نامه رنگین صنعت آفرین که سر جمله از توصیفش بمیانجی بیان و بنان دست بهم ندهد بدرستی نقش و نگار رونق شکن بازار سپهر میثائی گردیده \* نظم \*

صفای خلد فرش آستانش

گرفته دلکشائی در میانش

درو دیوارش از تصویب گلزار

در و باید نشستن در بدیوار

سه جانب گلشن و در پیش دریا است

که هر موجش خم زلف فرح زاست

بنام ایزد فہری سلسبیل نژاد گوهر نهاد که رشک حوالیش که مانند امتداد خط محصور کشیده دجلہ دجلہ سرشک خون از دیدہ سر چشمہ فرات و جیحون کشادہ و در برابر عرض عریضش نیل مصر چون نیلاب سند بان مایہ طول همانا از دست انگشت نیل کہ از برای دفع گزند عین الکمالش بر روی صفحہ زمین کشیدہ - و در وسط عمارت میانه حوضی کم عمیق تہ نما بطرح بدیع و هندسہ غریب در نہایت صفا و زینت بطرح کرہ بندی مرتب ساخته در سر ہر بند سواخی گزشتہ اذد کہ آب زندگی از آن میجوشد - و فوارہای جوشان کہ تفرج آنها بغایت طرب افزا و فرح انگیز است در آن نصب نمودہ مانند انگشت فروزان شمع زینت بخش عمارت ساخته اند کہ خرد در دریافت کیفیت آن حیران میگردند - و جداول نور بہر چہار طرف از آن چشمہ خورشید بر آمدہ بحوض یک تخت سنگ مرمر کہ حاشیہ اش بنقش و نگار پرچین پر آذین زمین است بصورت آبشار از عالم بلور صاف میریزد و از اطراف حوض سرشار گشتہ



داخل نهر پائین میگردد - و سنگ این حوض که از غرایب روزگار است از گن مکرانه بر آمده بحکم اشرف حوضی مربع چار در چار بعرض یک و نیم گز صورت گرفت - و از آنجا بشاهجهان آباد که صد کوه بادشاهی است بصد منصوبه جبر ثقیل رسیده در آن مکان نصب گردید - اگرچه حوضهای مطبوع در دولتخانه والا بسیار است اما این حوض که خارا تراشان فرهاد پیشه بفوک تیشه فولاد مثلش در سالهای دراز نتوانند انگیزخت لطف دیگر دارد - چون در هر مکان دافشین از نشیمن های نزهت آفرین مشکوی دولت از آب نهر بهشت مذکور آبیاری و حوضی دافریب ترتیب یافته مکرر بستایش آن و حوض کلان که در گلشن ارم آئین امتیاز محل مانند ظهور جان در سایر اشیا و آفتاب در وسط السما بنابر صفای نظر و حسن منظر بدستور حوض حیات بخش باحسن وجوه صورت نما است همه جهت پرداختن و سخن در وصف طول و عرض آن بر زبان آوردن بر فرض ایجاز محال بدر و دراز می کشد لجرم بهمین قدر مذکور که عمارت مسطور بر تمام بستان سراهای فیض آثار که باعث آرایش صفحه جهانیان است و شاید آن نوع نزهت کدهای کشاده فضای طرب افزای بر روی زمین موجود نباشد بلکه سخن در بهشت میبود بچندین درجه تفوق دارد - اول آنکه امتیاز محل که بزرگ ترین عمارت دولتخانه والا است بطول پنجاه و عرض بیست و شش ذراع در کمال تکلف و تزئین و نهایت خوشنمائی نقش و نگار و رفعت پایه پای تفوق بر کرسی مثنی سپهر هشتم نهاده بحسن آب و رنگ روکش قصور و منازل بهشت موعود است بلکه همه حساب رشک سراستان ارم معهود در آن واقع شده کلاه و طرّه طارم و کلسپایش همه طلا اندود است - دوم آنکه بر یک جانب آن جهروکه درشن که مشرق طلوع آفتاب روی زمین صاحبقران ثانی سعادت قرین است

و مشرف بر دریای جون و جانب درمیش جهروکه خاص و عام قرینه ساخته شده اکتفا می نماید - و مزیت‌های دیگر را از حوصله قدرت خود بیرون دانسته سخن از ستایش خاص و عام و بازار مسقف و آبادی شهر درمیان می آرد - صورت بنیاد این نسخه سبع شاد و دیوان کده عدل و داد که روکش بارگاه سلیمان و ایوان نوشیروانست برین نمط است که غریب امتیاز محل ایوانیست مشرف بر باغچه عمارت مذکور از سنگ سرخ ساخته بسنگ مهنابی سفید نموده شده از مهرة کشی معماران جادوکار چون آئینه صبح جلا پذیرفته و چون سر منزل دیده نور و صفا و دلکشایی را در بر گرفته - متصل سقف آن جهروکه خاص و عام که سجده جای عالمیان و محل انجاء حاجات جهانیان است سراپا از سنگ مرمر بنگله مانند بطول چهار و عرض سه مبنی بر چار ستون و عقب آن بنگله طاقیست بدرازی هفت و پنجاهی دو و نیم ذراع بسنگ‌های رنگا رنگ پرچین نموده از تیز دستی نقاشان بدایع نگار به گوناگون نقش بدیع آن مایه زیب و زینت یافته که تزیین سیمین ماه و شمس زین سپهر در پیشش رنگی از آب و تاب ندارد - و نظارگی را تفرج آن از تماشای رنگ آمیزی صنعت گلشن بهار مستغنی می سازد - و در سه ضلع آن معجزی از زرقاب نصب شده گویی خطوط شعاعی آفتاب بر روی هم پیچیده - هر اول روز این مکان سعادت نشان از جلوس اورنگ نسین سریر اقبال داغ دل مغازل قمر بل غیرت افزای شرف خانه مهر انور می گردد - و از پرتو نور بخشی طلوع آنحضرت در برابر مطلع خورشید درکانه عالم آرائی می کشاید - و در پیش آن بارگاه رفعت بناه مشتمل بر چهل ستون که هر یک از آن قائمه کوه بیستون بل قاعده هفت طارم لاجوردی و ستون این نه رواق نیلگون میتواند شد بطول بیست و هفت و عرض بیست و چهار در کمال رفعت اساس

یافته - و زیب و زینت سقف و جدارش که بدقوش گوناگون مصور است  
 کفرنامه مانی را از رتبه انداخته - از سه طرفش محجری از سیم ناب بقدر  
 آدم متوسط و خارج ایوان ساحتی در کمال فسحت بطول یک صد و چار  
 و عرض شصت از فضای محوط خاص و عام جدا کرده بر سه جانب آن  
 کتیره از سنگ سرخ کشیده بدانهایی مزین گردانیده اند - و بیرون آن  
 صحنی چون دل دوست کربمان کشاده و مانند باطن بیدار درون بنور  
 سعادت آماده بطول دوپست و چهار و عرض یک صد و شصت ذراع  
 ترتیب داده بر دورش ایوانهای دل نشین بدیع آئین ساخته از زحمت  
 بارش سحاب و آسیب تابش آفتاب مردم را فارغ البال گردانیده اند - از  
 جمله سه دروازه آن دروازه جانب غرب که این هفت طبقه لاجوردی خرگاه  
 در جذب رفعتش نمودی ندارد و این کارگاه بیستون در برابرش جز رنگ  
 خجالت رنگی بر او ندارد - و بیرون آن دروازه برای جلو خانه چوکی  
 بطول دو صد و عرض یک صد و چهل سراسر مشتمل بر ایوان و حجرهای  
 خاطر پسند و سه دروازه جانب شمال و جنوب و غرب که از دروازه شمالی  
 قلعه تا دروازه جنوب در رسته حجرهای نو آئین و ایوانهای دل نشین  
 بعرض چهل ذراع در کمال استحکام و استواری بفتحوی که وقوف بر آن  
 باعث ایستادگی عقل میشود برای اصطبل و دیگر کارخانجات صورت انعام  
 یافته نهر بهشت از وسطش جاریست - و از جانب غرب تا دروازه قلعه  
 بازاری مسقف دو طبقه به نهایت زیبایی بعینه از عالم مراتب حدقه در  
 کمال صفا و نور و مردم نشینی معمور مانند رسته خیابان فردوس کشیده -  
 و حجرهای صفا آفرینش مانند خانهای چشم دیوار بدیوار و در بدر در هم  
 اساس یافته همه جا دوکانهای مردم نشین مالا مال از منافع عین معانده  
 چون چشم و ابرو بیکدیگر پیوسته - و در اطراف مبصران نیز نظر مانند

صفوف مژگان متصل بهم صف بسته همانا در روی زمین نظیر و عدیل ندارد -  
و آن شاهد زیبا اندام با زیب و زینت تمام از نهانخانه غیب درین صورت  
بعالم شهود جلوه گر گردیده از آن طور چشم صاحب نظران را گرسنه چشم نظاره  
خود دارد که اندیشه دقیقه بس اولی الابصار ادنی پایه کمیت و کیفیت  
و زیب و زینتش را اصلا بجانمی آرد - این نوع عمارت بازار مسقف که مردم  
هندوستان اصلا ندیده بودند اختراع تازه ایست که بیمن توجه و عمارتگری  
یگانه خدیو هفت کشور بر روی کار آمده

• نظم •

گلش را چو بگرفت بفسا در آب	نماد آب در چشم آفتاب
تماشای این خجسته مقام	برد رشک بر چشم احول مدام
خدایش چنان دلبری داده است	که سایه از دور نه افتاده است
نرفت است از حیره هایش نشاط	چو صورت که شد بافته در بساط
بهر خانه یک شهر عیش و سرور	چسان یافت جا چشم بد باد دور
چنان دامن دل کشد سوی خویش	که باد از فضا بش نرفتست پیش

و پیش هر کدام دروازه قلعه متصل بازار مذکور و دروازه جاذب اکبر آباد دو  
تمثال نیل پایه دار که بهمان کلانی که فرد اعظم این نوع باشد ساخته آنچه  
صورت درست و هیئت تمام معانی بر آورده اند که نظیر هر یک از آن چهار  
نقش بدیع منظر در ذهن صور انگیز چه جای خارج اذهان صورت پذیر  
وقوع نتواند شد - بی مبالغه تکلف و شائبه تصلف صورت نگاران خارا شکن  
و سنگتراشان فرهاد فن این کشور که بزوک تیشه فولاد هزار گونه نقش و نگار  
شیرین از دل سنگ بر می آرند که هر یک شور از جان صورت بیجان شبدیز  
بل از دخمه فرهاد و پرزیز می انگیزد - و باعجاز تیز دستی صنعت آن  
گونه موج رطوبت از لوح سنگ خارا بر آورده بتموج در می آرند که شعله  
رشک آن دملر از جان موج پرند خارا و درد از دل آب حیوان بر آرد -

در بر آوردن این حصار فلک کردار و عمارات بدیع آثار و تمثال فیلهای پایه دار آن نوع صنعت لطیف پیشه خود بکار برده اند که بعد از ملاحظه بنظر شیخ خردمندی را بارز نمی آید که این گونه بذیانی غریب کار بشر تواند بود چه صفا و جلای در و دیوار هر یک از عمارات بمرتبه ایست که با وجود آنکه نظارگی آنجا بذابر حیرت تاشا از پای تا سر نظر بند میشود اما هیچ جا پای نظر بند نمی شود و جز بانای کهن دار دنیا دیگری بر حسن صنعت آن اطلاع ندارد - الحق خرد برین معنی گواهی میدهد و راه احتمال می کشاید که این کارنامه روزگار بدرستی شبیه و تصویر کرده نقاش صنع بل نثار کرده نقشبند اختراع و فرد اول کار صنایع نقشهای بدیع ابداع است - آری کرده معلول فعل علت العلل است و بالآخر سایر آثار اثر اول الاول - چه بانفاق کلمه عقلا سر رشته وجود و ایجاد بدر می پیوندد و همه راه بدر بآن دهند عمت میرود لا مرجد سوی الله ولا موثر فی الوجود الا الله \*

جانب راست و چپ قلعه بر کنار دریا سایر شاهزادهای بلند اختر کامگار و امرای نامدار عمارات وسیع بدیع و نشیمنهای غریب اساس نهاده اند - و از ابنیه عالیة این مصر اعظم چندین بنا ازین عالم است که از بیست لک تا یک لک صرف مخارج آن شده - و کمتر ازین خود از آن بیشتر است که اگر بالفرض عقود انگشتان در حساب آن بفرساید تعداد اعدادش تا روز شمار دست بهم دهد - اهالی و موالی شهر از احاد الفلاس تا اکابر و اعالی در خور مراتب احوال و کثرت و قلت اموال بذاتهای عالی موالی خواهش طبیعت خود ساخته اند در غایت تزئین و فسحت ساحات چنانچه در صحن هر یک جای شهر خالیست و هر طبقه عمارات هذون شش مرتبه و هفت مرتبه مانند طبقات حدقه بر روی یکدیگر اساس یافته

همه شهر نشان و مردم نشین و بدین اعتبار اگر این سواد اعظم را ازین روز نپز  
 بمزله حدقه عالم دانند شیده در وضوح آن نخواهد بود - و بر دور قلعه باغات  
 و سراپستانها طرح شده که همانا همگی آب حسن نمود ابغیه عالیة بغداد که  
 بر ساحل دجله بنیاد یافته بوده و خوشی و دلکشانی نهر بصره را که از  
 جفات اربعه دنیا ست بباد فتنه و فنا بر داده - چه میگویم سخن در جفات  
 عدن است که انهار عسل مصفا و عیون لبین سلجج از مجاری تحت آن  
 جاریست - مگر نظر بر رعایت جانب رضوان و ملاحظه خاطر نازنین حور  
 عین فزعت این ریاض و عذوبت آبدش به برابری روضه دارالسلام و عین  
 ماء معین تن در دهد - در مراتب آبادانی این فسحت آباد بی پایان  
 که بسیط معموره ربع مسکون در برابر آن بساط همسری نتواند چید چه مایه  
 بسط سخن توان داد که وفور معموری آن بمرتب است که در سر تا سر آن  
 شهر در هر کوی و برزن چندانکه نظر کار کند رسته بازاری چون خیابان باغ  
 بهشت کشیده و مانند دل و دست کریمان فراخ میدان و کشاده بنظر در  
 می آید - خاصه اسواق عظیمه مثل بازار جانب اکبر آباد و بازار طرف  
 دارالسلطنت لاهور که بعرض چهل گز زینت افزای شهر گشته و نهر بهشت  
 در سر تا سر وسط آن جریان پذیرفته - در هر طرف معاملان خوش معامله در  
 دوکانهای پرمال و خواسته نشسته اند و در دوکان ناراستی بسته و ابواب  
 دارالفتح حسن سودا و صدق قول و وفای عهد و درستی نیت کشاده - و از  
 چار سو مشتریان سرمایه دار را بدانچه دل طلبیده و خواطر خواسته صلا  
 داده - چنانچه وفور نفایس و امتعه هفت کشور و نوادر و جواهر عدن  
 معدن بحدیست که پس انگنده دریا و کان بخیرید متاع یک دوکان بس  
 بیاید و دغینه گنج شایگان چه جای خزینه قوی مایگان بسودای یک معامل  
 و نا نماید -

## \* نظم \*

خیابانهای بازارش دل افروز      در هر روز عید و نوروز  
 بیزارش ز خون گل اندام      شکفته گلبنی بینی بهر گام  
 بهر دوکان که افتاده است راحت      پی سودا بجا مانده نگاهت  
 برون آید اگر باشد خریدار      ز یک دوکان او صد کاروان بار  
 بدکانها فتاده بر سر هم      متاع شیر مرغ و جان آدم  
 بدست پیر افتد رایگانی      ز دوکانهایش کالای جوانی  
 بجای دارو از دوکان عطار      توان صحت خریدن بهر بیمار

این راسته بازار فیض آثار در رویه سمت لاهور بعرض چهل ذراع و طول  
 یک هزار و پانصد و بیست گز مشتمل بر هزار و پانصد و شصت حجره  
 و ایوان بدین دستور واقع شده - از آغاز بازار تا چوک هشتاد در هشتاد  
 کونوالی چبوتره چهار صد و هشتاد گز و از آنجا تا چوک دیگر که صد در صد  
 است بطرز مثنی بغدادی بهمین قدر طول و عرض - و جانب شمالی این  
 چوک سرای نوآیین در سقفه بطول و عرض یک صد و هشتاد و شش  
 مشتمل بر نود حجره و چهار برج و پیش هر حجره ایوانی و قریفش  
 چبوتره سراسر بعرض پنج ذراع حسب لامر شاهزاده جهان و جهانیان بیگم  
 صاحب اسلح یافتند - یک درش جانب بازار و در دیگر جانب حدیقه  
 لطف طراز موسوم بد صاحب آباد بطول نه صد و هشتاد و در ذراع و عرض  
 در صد و چهل و در ذراع مشتمل بر عمارتهای دلفریب و آبشارهای دلآویز  
 و حیاض و فوارههای جوشان در کمال پاکیزگی و صفا و نهایت فیض بخششی  
 آب و هوا و جانب ضلع جنوبی بازار مذکور حمامی بغایت مطبوع داپسند  
 بطول شصت و عرض بیست گز با ایوانها و نشمینها در کمال نزهت  
 و مفا که آن هم بفرمان ملکه زمان صورت اتمام یافته بجهت احراز ثنوبات

اخرویی وقف گشته - و ازین سرا و چوک تا سرا و چوک مسجد پرستار  
 خلیفه الهی بی بی فتحپوری محل پانصد و شصت گز طول بازار واقع  
 شده - طول مسجد مذکور چهل و پنج و عرض بیست در وسطش گنبدی  
 از بیرون کاشی کاری و از اندرون بسنگ سرخ زینت یافته - و هر دو  
 جانب گنبد ایوان در ایوان هر یک سه چشمه بروی کار آمده - و کرسی  
 و ازاره سنگ سرخ سربسر منبت و فرش نیز از سنگ مذکور و در دو کنج  
 دو مناره چون دعای مستجاب رو با آسمان نهاده با ارتفاع سی و پنج گز -  
 و در پیشش چبوتره با محجر سنگ سرخ بطول چهل و پنج و عرض  
 سی و پنج و پائین آن حوض نو آیین شانزده در چهارده که آبش از نهر  
 بهشت واقع شده - و بر در مسجد سرای بدیع منبئی بر شصت و نه حجره  
 و چهار برج و بدستور سراهای دیگر در پیش ایوانها سراسر چبوتره عرض سه  
 و صحن این سرای صد در صد گز است - و هم چنین بازار جانب اکبر آباد  
 بطول هزار و پنجاه و عرض سی گز در نهایت پاکیزگی و صفا واقع شده  
 مشتمل بر هشت صد و هشتاد و هشت حجره و ایوان - و در آغاز بازار  
 محلی دروازه قلعه جانب جنوب مسجد عالی بقام عصمت پناهی  
 بی بی اکبر آبادی سر بفلک کشیده - عمارتش بطول شصت و سه و عرض  
 هفده و نیم گز بادشاهی محتوی بر هفت خانه گنبدی سقف از آن  
 میان چهار سطح و سه خانه گنبد دار باتمام رسیده - نقوش سوره فجر از  
 سنگ سیاه تراشیده بر دو بازو و پیشانی پیش طاقش که از سنگ مرمر  
 است پرچین نموده اند - و دو مناره رفیع مقدار در دو کنج شرقی سر بفلک  
 الافلاک برافراخته - و فرشش تمامی بسنگ سرخ بطرح جای نماز  
 بسنگ سیاه پرچین نموده از راه درون و بیرون از سنگ سرخ منبت  
 کار بر آمده - چبوتره محض بدرازی شصت و سه و عرض پنجاه و هفت



و ارتفاع سه و نیم گز با معجز سنگ مذکور ساخته شده - پائین آن  
 جانب مشرق حوضی دوازده در دوازده از آب نهر بهشت لبریز گشته در نهر  
 اطراف می ریزد - و بر اطرافش سرای کشاده فضا بطول صد و پنجاه  
 و چهار گز و عرض صد و چهار و پیش هر حجره ایوانی و پیش ایوانها سراسر  
 چبوتره بعرض چهار گز بنا یافته - دروازه والایش که از درون و بیرون بسنگ  
 سرخ و پیشانیش از سنگ مرمر ساخته بالای آن کتبه از سنگ سیاه  
 پرچین کرده اند و در پیش آن چوکی زیبا بطول یک صد و شصت و عرض  
 شصت ذراع و روبرو حمامی در کمال آب و تاب از سنگ سرخ بنا نموده  
 از نهر بهشت آب در و جاری ساخته اند - تمامی عمارات مسجد مذکور  
 اواخر رمضان المبارک در سال هزار و شصت بصره یک لک و پنجاه  
 هزار روپیه باتمام رسیده •

سیاحان جهان گرد و سالکان گیتی نورد که مانند باد خشک و تریموده  
 اند و چون آب بر نشیب و فراز گردیده همگی باتفاق کلمه قایل اند که در  
 زیر چرخ برین شهری بدین پایه فسحت و مصری بلین مایه جمیعت  
 و جامعیت بنا نیافته - و فی الحقیقت درین وادی بر طریق صدق و صواب  
 سلوک نموده مسلک حقیقت پیموده اند چه آنچه مدینه را درکار و تمدن  
 را از وجود آن ناچار است همگی بروجه اتم و اکمل درین مصر جامع یافته  
 میشوند - و سایر امصار و بلاد و جمیع اصقاع و اقطار درین مرتبه فسحت  
 ساحت و روح و راحت و این درجه امن و امان نیست و اگر بمثل این  
 باشد آن نیست که در همه باب بدان مثل میزنند - آنرا چه حد که ده از  
 مماثلت حدود این منبع عدل و جود زند - و شام که چون صبح دوم بدلکشانی  
 و عالم آرائی شهره ایام است مانند روز روشن است که نسبت این مشرق  
 خورشید دولت بیکران بدان نسبت صبح و شام هست - و قسطنطنیه عظمی

وهم چنین رومیه کبری که فتح آن علامت قریب قیامت بلکه از اشراط ساعت است کجا و این شهر عظیم بل کشور اکبر و اقلیم اعظم کجا - چه باوجود این مرتبه فسحت و کثرت که دمبدم در ساحت آن بسبب غلغله و غریب مردم که یاد از فتح صور می دهد همانا شور محشر و غوغای روز نشور برپاست و هر ساعت از سر نو قیامتی کبری قائم همانا بمقتضای حسن عهد و خیر نیت این بادشاه صافی طویرت در نهایت مرتبه امنیت است - و مدینه السلام بغداد که پانصد و نه سال دار الخلافه خاقانی بنی عباسیه بوده درین مدت متمادی هر یک در فزونی عمارت آن می کوشیدند قطع نظر از وجوه دیگر نموده در فسحت عرصه بآن نمی رسد - چنانچه استاد سخنندان و دستور سخنوری مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفر نامه آورده که دور آن معموره در عین معموری از طرفین دجله دو فرسنگ بوده که از روی تخمین شش کروه رسمی باشد و محیط دار الخلافه شاهجهان آباد پنج فرسنگ است که ده کروه بادشاهی و پانزده کروه رسمی باشد \* نظم \*

نیارد کرد دورانش مساحت  
سواد او گرفته صفحۀ ارض  
جو خور بیرون شود از ملک گردون  
تعالی الله اگر مصر ست در شام  
چنین شهری بعالم کس ندیده  
چه شهری بوستانی نو رسیده  
عمارتش همه هم قامت هم  
همه چون خانهای چشم پرکار  
برفت گرچه رشک آسمانست  
شکوهِش را نمی دانم چه کم بود

که آخر میشود در وی مساحت  
نه طول از مفتهاش آگاه و نی عرض  
رود شب در میان زمین شهر بیرون  
بود یک کوچه این محشر عام  
که در وی هفت اقلیم آرمیده  
بنسازها سرورهای قد کشیده  
همه آئینه واری صورت هم  
بروی هم چون چین طره یاز  
ولی خاک ره شاه جهانست  
که در لندخانه هم برشانش افزود

اساس یافتن مسجد جامع و احداث آن بنای  
 خیر حسب الحکم خدیو عالم و خاقان  
 اعظم برکوهچه که در وسط شهر  
 دارالخلافة شاهجهان آباد  
 واقع است

چون احداث بناهای خیر نافع ترین خیرات جاریه است خصوص  
 ابداع معابد و مساجد که بحکم نصوص کتاب و احکام سنت موجب  
 تلبیس بنیاد ایمان و باعث بنیان قصور و منازل دارالجهان است چنانچه  
 کریمه انما یعمر مساجد الله الا من آمن بالله و الیوم الآخر تشیید مبانی این  
 تمهید می نماید - لاجرم حضرت گیتی ستانی بانی مبانی جهانبنایی در  
 هر بقعه از بقاع فسحت آباد هندوستان که بمصدق ارض الله واسعة است  
 جای که بنای ابدیه خیر نباشد امر اعلی باحداث آن صادر فرموده کار  
 گزاران فرمان بردار بکمر مدتی آنرا باتمام می رسانیدند - و بذابریں چون  
 در مصر جامع نو آباد یعنی دار الخلافة شاه جهان آباد که تا قیام قیامت  
 بعدل و داد آن حضرت آباد باد اگرچه مساجد فراران بکمال فرو شان و بقاع خیر  
 بیکران اساس یافته اما مسجد جامعی که از منانت بنیان در خور رفعت شان  
 و علو مکان عمارات عالیة این شهر عظیم الشان آسمان نشان باشد تا غایت اساس  
 نیغته بود رای جهان آرای اقتضای بنای مسجد عالی بنیان رفیع العماد  
 نمود که فسحت چار دیواریش زیاده بر مساحت ساحت سبع شدان بود  
 و منانت چرخ چنبری با منانت اساسش دم از برابری نیارزد - لاجرم

دهم شوال سال هزار و شصت هجری مهندسان اعجاز طراز و معماران هندسه پرداز در حضور علامی سعد الله خان و فاضل خان خانسامان بر کوهچینه جانب غرب سمت قلعه که بفاصله هزار گز واقع است در ساعتی سعید موافق ارشاد اشرف رنگ ریخته آن بزیاد خیر را برونق مراد اساس نهادند - تا اتمام این مکان فیض نشان هر روز پنج هزار کس از بغار و سنگتراش و پرچین کار و منبت کار و نقاش و حکاک و بیلدار و دیگر عماله و فعله چه از سکان دار الخلافه و چه از اطراف و اکناف ممالک که بحکم اشرف جمع آمده بودند بکار می پرداختند - باینهمه مزد و مدد و تاکید و اهتمام سعد الله خان و خلیل الله خان آن قبله برکات زمان مشتمل بر سه گنبد عالی اساس بطول نود و عرض سی و دو ذراع از سنگ سرخ بکرمک مرمر صفا و پرچین سنگ سیاه و صحن با صفا سراسر بفرش سنگ سرخ و عرض یک صد و بیست و شش ذراع در مدت شش سال بصرف ده لک روپیه صورت اتمام پذیرفته زینت افزای خطه خاک گردید - بتمام ایزد نو آئین مسجدی فردوس زینت بهشت زیب آبرو بخش عالم آب و خاک گشته که از مبدای آفرینش تا الی غایت بآن آرایش عفا و پیرایش جلا در چشم فلک هزار چشم در نیامده و پیوسته نور نظر والا گهران بجهت تماشا فرش ساحت آن موطن سعادت است - و فرخنده اساسی در خور فسحت همت و قدر قدرت بادشاه سلیمان مغزنت بر روی کار آمده که مرکز خاک از یمن تجلیانش روکش محیط افلاک گشته همواره ناصیه پاکان وقف سجود آن مورد برکات است و درون و بیرونش از سنگ مرمر سیمگون برنگ صفحه عارض خوبان بآن مایه صفا پیرایه داجری گرفته که دیدهها از دیدنش واله گشته و فراوان چشم بتار نگاه در هر کفج و طاقش آویخته - و پرچین خطهای سیاه در فاصله الواح سفید معاینه چون تار

طره‌های شکن در شکن نیکوان پیوند علاقه یک جهان جان از تن گسیخته -  
 پیشطاق و الایش که از غایت سر افرازی درجه گردون را دقیقه شمرده آنچنان  
 بلطانت بر آمده که خرد وزان بالغ نظرها باوجود عمر نوح هزار یک از شمار  
 خوبیهایی آن نست بهم ندهد - و معرابهای هفتگانه‌اش هر یک بعصن  
 و خوبی چون معراب ابروی نیکوان دلفریبی را بر طاق بلند نهاده  
 آنگونه بنقوش متنوعه منبت است که عشر عشیر حق توصیفش بیارویی  
 خامه و نامه میسر نیاید - کعبه چون از رشکش سیاه نپوشد که در جنب  
 پرتو و الایش و شعشعه جلی گیتی افروزش بخیه تیره روزی صبح صادق  
 بر روی روز افتاده و بیت المعمور چسان با پایه نردبانش هم پایه تواند شد  
 که مقصوده اش چون نورستان باطن خدا بیفتان و صفونکدها قلوب خلوت  
 نشینان داد ضیا گستری داده - دقائق عظمت قدر و مقدار مغارهایش که  
 هر یک از آن قائمه هفت طارم لاجوردی و ستون رواق نیلگون زبرجدیست  
 چگونه به بیان آید که فکر محیط ارتفاع و خواص مزایای آن نمی تواند  
 شد - و خامه خود کام بچه عنوان متکفل سرجمه از خوبیهایی اشراف  
 این شریف مکان تواند شد که جز قلم قدرت صورت آفرین هیچ یک از عهده  
 تحریر آن نمی تواند برآمد - الحق چگونه تصور این معنی توان نمود  
 که فسحت ساحت ممتنع المساحتش که با فراخنای عالم امکان دم  
 از برابری می زند بطور فضای طور مهبط تجلیات انوار ظهور است - و آن  
 بنیاد متانت نهاد که رفعت پایه قوی مایه عرش سایه اش که سر بمسارات  
 سبع شداد سموات فرو نمی آرد از فرط تقدس بنا و تفره عرصه و فنا همادنا  
 ساخته ید صنع معمار عمارت بیت المعمور است بی تصنع از مشاهده آن  
 شاهد کمال قدرت صنع آفرین که از الواح سنگ خااری گلگون بر قلعه کوهی  
 رفعت نهاد بنیاد پذیرفته اندیشه لرباب خبرت رهین حیرت میگردن که باوجود

آنکه کوه تاب برداشت شکوه آن ندارد چگونه بر فراز کوهسار اساس یافد  
 و با آنکه خرق فلک از اطوار ظاهر خرد دور است رفعت آستانش چسان  
 سر از جیب آسمان بر آورده - در وسطش حوضی مالمال از آب زندگانی  
 چون چشمه نور بتازگی آبرو بخش کهن طارم چرخ کبود گردیده بلطافتی  
 موج زن است که عین الحیوة خضر مراتب جان بخشی از کسب می  
 نماید - و آن رشک ماه معین و روضه حور عین که چشم از دیدنش آب می  
 یابد بصورتی پرده از رخ کشاده که چشمه خورشید از فیض سرشارش توقع  
 در یوزه دارد - و چه گویم از وصف ایوانهای دور آن نمودار بیت المعمور  
 که بدان مرتبه بوفور صفا و نور آماده است که از هر یک آن انوار سفیده  
 صبح صادق فروغ ظهور دارد - و معتکفان زوایای آن مشرق انوار ظهور را  
 از بس فروغ و بهور سقف و جدار تحقیق وقت نماز مغرب بدشواری دست  
 میدهد - آیات بیفات قرانی و کلمات سراسر معانی بر پیشانی ایوانهای آن  
 سر منزل رفود طلایع نور به پرچین کاری سنگ سیاه بلطفی مرتسم گشته  
 که از غایت متانت و دیر پائی آن معنی تشبیهی کالذخمش فی الحجر از  
 زوی حقیقت در آن صورت بسته - و از تمامی تناسب دوایر و مدات  
 و کرسی حروف الخط نصف العلم بر کرسی نشانده - بی مبالغه از درستی  
 روش رواج و رونق بازار قطعه ملا میر علی درست درهم شکسته - در هر  
 ضلع چهارگانه بیرون مسجد چو کیست نو آئین و حجرهای دلنشین و در در  
 کفج جنوبی و شمالی آن دارالشفاء و مدرسه بکمال پاکیزگی و صفا صورت  
 ترتیب یافته - و از فیض نزهتس سراسر فضا چون زوی دلبران پیرایه آرایش  
 پذیرفته

\* قطعه \*

من نگویم کعبه لیکن این قدر گویم که هست  
 جبهه اوتاد وقف سجده این آستان

پرتو افروز او چون عالم افروزی کذب  
صبح را گردد نفس انگشت حیرت در دهان  
مسجد ارنی ست میزیدد امامش جبرئیل  
خلوت روحانیان را شمع باید بی دخان  
دست استاد قضا تا از زخامش ساخته  
رو سفیدی ابد آماده گشت از بهر کان  
نیست دروی حاصل اوقات اهل طاعتش  
جز دعای ثانی صاحبقران شاه جهان  
در بنای خیر این سعی که دارد همتش  
حامل کان جمله خواهد گشت آخر صرف کان  
تا همیشه قبله اسلام سمت کعبه است  
قبله گاه آرزو بادا جنابش جاودان  
مسجدش کان کعبه ثانیست تاریخش بود  
قبله حاجات آمد مسجد شاه جهان

نزول اشرف حضرت صاحبقران ثانی در حصار  
فلک آثار دارالخلافة شاهجهان آباد  
و تزئین پذیرفتن جشن عشرت  
و کامرانی و دیگر خصوصیات

درین هنگامه سعادت فرجام که هنگام خرمی و بهروزی عالم و موسم  
سرافرازی و فیروزی عالمیانست آوازه آبادی شهر فیض بهر شاهجهان آباد  
در اتمام عملات عالیه بهشت نشان سامعه افروز گیتی گشته ابواب نشاط

بر روی انبساط جهانیان مفتوح دارد و خاصیت وقت و مقتضای روزگار جهان را لبریز خرمی نموده خورد و بزرگ را صلابت عشرت میدهد رای جهان آرای بادشاه دین و دنیا پناه بنابر لزوم مقام اقتضای آرایش جشن عالم افروز عشرت مدام و سرانجام اسباب مسرت خاص و عام کرده امر قضا نشان در باب آذین مجلس فردوس تزئین بحلیه نفاذ آراستگی یافت و سائنی مواد احسان و مواید انعام خدیو کون و مکان جهانی را امیدوار حصول کام خاطر نموده گیتی را روکش گلستان ساخت - سامان طرازان کارخانه سلطنت و کارپردازان امور دولت اول در دیوار مشکوی عزت و غسلخانه را به پرتو آرایش جشن خسروانی بر آئین مهر گیتی افروز نور اندود و صفا نمود نموده روی زمین بارگاه عظمت پناه را به بساط مصور رنگا رنگ و قالی پشم مثالی که موافق هر نشیمن بکمال لطافت و پاکیزگی در کشمیر صورت انجام یافته بود رو پوش ساخته غیرت نگار خانه چین ساختند - و از جلای طلا و نقره و فروغ در و گوهر محفل بهشت آئین رشک فرمای انوار مهر انور و غیرت بزم رنگین چرخ اخضر گردانیده رضوان را فریفته تماشای آن نمودند - بعد آن سقف و جدار آن شگفته گلزار یعنی ایوان خاص و عام را بانواع نوادر اقمشه هر دیار که از غایت نراکت و لطافت همانا تار و پودش از اندیشه دقیق نازک خیالان فراهم شده بود زینت افروز ساخته بر در جمیع حجرها و ایوانها پردهای محتمل زردوزی رومی و فرنگی و پرند چینی و ختائی آریختند - و اسپک دل با دل را که از تفکی دستگاه معنی آسمان دهمین بلکه نمونه عرش برین میتوان خواند بطول هفتاد و عرض چهل و پنج ذراع که در مدت مدید بصرف یک لک روپیه در کارخانه احمد آباد سر انجام پذیرفته بر چهار ستون نقره با ارتفاع بیست و در



گز و دوز در گز و ربعی ایستاده شده سه هزار و دویست گز زمین را احاطه نموده و هزار کس را در سایه اش جا میشود بسعی سه هزار فراش چابکدست بر پا نمودند - و هر درز آن ابر رحمت شامیانهای مخمل زربفت با ستونهای سیمین و زرین کشیده در اطرافش محجر نقره نصب نمودند - و در سایه اسپک خرگهای عالی که در شبکهای آن نقره بجای چوب بکار رفته بود ایستاده کرده به پوششهای مخمل زربفت و کلابتون دوزی و دبیای گجراتی و ایرانی آراستند - و جابجا چترها مربع به جواهر گرانمایه و مزین بسلسلهای لآلی آبدار و علاقهای در شاهوار بر افراشته روکش قبه فلک ثوابت و مرسله مجرّه و عقد ثویا و نثره ساختند - و چندین جا تخت های مربع و سرپردهای زرین گزاشته در وسط ایوان رفیع امکان تختگاهی مربع ساخته دور آنرا به محجر طلا آرایش دادند - و بر روی آن همایون اورنگ گوهر آگین که بآب و رنگ جواهر چشم مهر انور بل چشم و چراغ سپهر اخضر است و وصف رفعت پایه گرانمایه اش سخن را باز بر کرسی نشانده بلکه والائی پلّه مقدارش مقدار و قدر سخن را از پایه کرسی در گزاندیده موجب سیرچشمی ارباب هنر کشته پایه رفعت آن بر کرسی اورنگ نهم نهادند - و شامیانه که جابجای آن جای تحریر بر اطراف بوتهای و گلهای مطرز بتار سروراید غلطان آبدار دوخته بودند با مسلسل گوهر شاهوار گرانمایه و چهار ستون طلای ناب که سر بندهای آن بجواهر ثمینه آبدار مربع بود بر فراز آن تراختند - لوحش الله از آن بزم رنگین که ادنی مراتبش از بی نیازی و صیغ بسخن سازی تعریف نمی سازد - و تعالی الله از آن انجمن درائین که شمه از صفلی درون و بیرونش که مانند ظاهر آئینه و باطن آئینی گهران از کدورت مبرا است به تحریر و تقریر راست نمی آید -